



۲۰۲۲/۰۴/۲۸

محمد داؤد مومند

اسلامیت بچه سقو در نظر غبار و ملک الشعراء استاد بیتاب

قبل از همه میخوام مکئی داشته باشم به روی نام «بچه سقو» و «حبیب الله کلکانی»

یک عده ذوات محترم مانند شاغلی احسان خان لمر و هم فکران شان، به مشرب اظهار تنور و تظاهر به مترقی بودن، به مسخ و تعدیل یک اسم تاریخی که از ادوار دیرینه و پارینه، سینه به سینه منتقل گردیده، منجمله نام تاریخی و اعطاء شده بچه سقو، مبادرت میورزند، تا باشد در سطح روشنفکران مترقی و انقلابی، نفرت و انزجار خود را در مخالفت با خاندان نادر خان تبارز داده باشند، و مطابق به ذوق سیاسی غبارو غیره چپگرایان ستمی، در ردیف عناصر مترقی و ضد انگلیسی محسوب گردند!!!!

این روشنفکران مترقی و انقلابی و هم چنان عناصر محافظه کار منور، بخوانند و بدانند: که نام «بچه سقو» از طرف خاندان نادر خان به دزد و رهن و داکوی بی مثال تاریخ مشرق زمین یعنی حبیب الله معروف به «بچه سقو» داده نشده بلکه این نام و عنوانی است که از طرف مردم دور پیش زادگاهش یعنی کلکان و کهدامن به وی تفویض گردیده است.

باید توضیح نمود که هم قریه های هم نژاد و هم زبان و به اصطلاح وطنداراو، با همچو خطاب، هدف تصغیر و یا تحقیر او را نداشت، بلکه این نام مکتسبه و مأخوذ از کسب و شغل پدرش بود، که در دین اسلام از مرتبت خاصی برخوردار است چنانکه اسلام فرموده است: «الکاسب و حبیب الله»

مؤرخین و محققین دراک و نکته دان از کاتب گرفته، تا استاد عزیزالدین پوپلزی، پوهاند حسن کاکر، غبار و استاد سیستانی او را به همین نام «بچه سقو» یاد میکنند.

علاوه برآن، نویسندگانی که عمداً و شعوراً به عوض بچه سقو، حبیب الله کلکانی مینویسند، مرتکب اهانت به پیشه شریفانه آبرسانی و سقوی میگردند. زیرا از سیاق کلام شان در زمینه چنان مستفاد میگردد، که گویا شغل سقو بودن، یک شغل پستی است و نباید «حبیب الله» بچه آبرسان یا آب فروش را «بچه سقو» گفت. معلوم میگردد که این ذوات دانشمند از ارشاد اسلامی که فوقاً تذکر رفت، اصلاً بی خبر اند و یا هم بر آن اعتقاد ندارند. العیب و عندالله.

درین قسمت، به ارتباط موضوع اسلامیت و شهامت و عیاری تخیلی و خلاف واقعیت های عینی دوره مدنیت سوز و اسلام دشمن بچه سقو و یاران و یاوران بی ناموسش، مطالبی را از دو مضمون شاغلی سیستانی، که خوشبختانه در سایت افغان جرمن، احد من الناس جسارت تردید و تکذیب نظریات او را ندارد، بصورت فشرده، تلخیص نموده خدمت تقدیم میدارم.

شاغلی سیستانی در یک قسمت مضمون خود تحت عنوان «مکارگی بچه سقو در عین بیسوادی» مینگارد: «..برای مدت ۹ ماه، همان ملتی که به گفته همفریز سفیر انگلیس در عهد امانی، از سوراخ های بینی هر افغان، نفس آزادی و استقلال فوران میکرد، چنان در بند سقوی ها کشیده شدند که در کابل هرکه دختر زیبایی داشت به زور به نکاح دزدان همکار بچه سقو در آورده میشد.

چنانکه سید حسین وزیر حربیه سقوی «احمد شاه مسعود پنجشیری دوره بحران الدین ربانی - مومند» در مدت ۹ ماه چهل بار عروسی کرد و حرم وسیعی از زنان نکاح کرده و بی نکاح بوجود آورده بود که به وسعت تعداد حرم، بعد از مرگش بسیاری از آنان باکره مانده بودند. (داکتر خلیل الله و داد بارش، حبیب الله، مردی در حریق تاریخ)

نجات مردم کابل و سراسر افغانستان از دست دزدان مال و ناموس و عزت و شرف و غرور مردم افغانستان، یک کار سترگ ملی بود که همزمان با مبارزات دلیرانه مردم وردک و هزاره با فداکاری و جانبازی اقوام سلحشور و دلیر قبائل «قبائلیکه شاغلی عبدالجمیل جمیلی دری زبان، آن ها را گوساله دو ماده تعریف نموده است - مومند» و قبائل وزیرستان تحت رهبری جرنیل یار محمد خان وزیری «غبار در تاریخ خود اصلاً از او نام نمیبرد-مومند» و جانبازی های مردم جاجی پکتیا، همه به قیادت سپه سالار محمد نادر خان در تاریخ اکتوبر تحقق یافت.

نادر خان پس از احراز قدرت به حیث کسی که بیشترین خطر، و هتک حرمت متوجه خانواده خودش و شهریان کابل و ناموس تمام مردم افغانستان شده بود «متأسفانه امروز یک عده مردم، ناموس داری و نگه داری نوامیس فردی و ملی افغانستان را توسط غازی محمد نادر خان فراموش کرده اند و یا اصلاً برای شان ارزش ندارد. مومند» کاملاً حق داشت تا گروه نابکار دزد و متجاوز و چپاولگر را با هر وسیله ای ممکن، دستگیر و اعدام نماید، زیرا که درد و رنج و خشم و نفرت و حس انتقام گیری، از چنین عملی را کس یا کسانی تا عمق استخوان خویش درک و احساس کرده میتوانند که چنین مصیبتی بر سر فامیل خودش آمده باشد. و جز اعدام متجاوزان، هیچ چیز دیگری نمیتواند قلب های داغدار پر از نفرت و انتقام را اطفاء و متسلی کند.

آیا کدام عنصر چپی، ستمی و غبار پرست سایت افغان جرمن، جسارت آن را دارد که این گفتار وجدانی شاغلی سیستانی را رد کند؟

دا گز او دا میدان

شاغلی سیستانی در مقاله دوم خود تحت عنوان «نادر شاه قسم خور بود یا بچه سقو» مینویسد: «به شهادت تاریخ غبار و تذکره انقلاب فیض مجدد کاتب هزاره و تاریخ پوپلزایی، در صد سال اخیر، بچه سقو اولین حکمرانی است که سوگند به قرآن را نکث و نقض کرده است.

غبار میگوید که بچه سقو با احمد علی خان لودین (رئیس بلدیة) نماینده امان الله، در جبل السراج به قرآن عهد بست که دیگر بر ضد دولت دست به کار خلافی نمیزند. شاه امان الله به پاس سوگند بر قرآن از گناهان گذشته او در گذشت و به پیشنهاد احمد علی خان به بچه سقو و سید حسین معاون او رتبه نظامی و معاش سالانه سه هزار ریبه تعیین نمود. بچه سقو هم اعلام داشت که برای سرکوبی شورش شینوار آماده پیکار است. با این وعده احمد علی خان لودین ۸۲ میل تفتنگ (۳۰۳ بُر) تفتنگ از دیپوی دولت به بچه سقو و افراد او داد و به او اجازه داد تا برای سرباز گیری بمیان مردم شمالی و تگاو رفته برای جنگ شینوار افراد داوطلب را جمع کند. وقتی عده ای از مردم شمالی بدور او جمع شدند، او بجای حمایت از دولت، بر کابل حمله نمود و با همدستی عناصر خائن دولتی موفق به سقوط رژیم امانی گردید.»

شاغلی سیستانی از قول استاد عزیزالدین پوپلزی، از عهد شکنی بچه سقو در اعلامیه (۷ جدی ۱۳۰۷) حکومت امانی یاد کرده مینویسد: «به رعایای علاقه کهدامن و چاریکار اعلان میشود، بچه سقو و سید حسین رفیق او که از مدت زیادی به دزدی و مسلمان کشی و قطاع الطریقی قیام و اقدام داشت و چندی قبل نزد احمد علی خان رئیس تنظیمیه شمالی حاضر شده و به قرآن مجید که مومن به ما و شماسست، عهد و پیمان کرده بود که آینده پیرامون فتنه و فساد نگشته به حکومت مطیع و منقاد باشد، با این حیلہ اسلحه از حکومت گرفته و از عهد قرآن گذشته بغی نموده است. درین اعلان حکومت تذکر رفته که حکومت برای سر بچه سقو و سر سید حسین هریک چهل هزار افغانی و برای سر هریک از پیروان شان چهار هزار افغانی تعیین کرده بود.»

تبصره نگارنده این سطور: « از فرمان مبارک حکومت امانی به صراحت معلوم میگردد، که خطاب (بچه سقو) بر خلاف تصور خام معاندین خانواده نادر خان از طرف سلاله نادر خان نه، بلکه از زمان دوره امانی، به خطابیکه که خود مردم کهدامن به او داده بود، یاد میشد، لذا تعویض خطاب بچه سقو به (حبیب الله کلکانی) یک کار طفلانہ و مسخ کردن یک نام اعطاء شده تاریخی است.»

شاغلی سیستانی می افزاید: فیض محمد کاتب نیز از قرآن خوری بچه سقو و عدم پابندی او به عهد و سوگند و امضاء بر قرآن تذکر داده، میگوید: «پسر سقاء، سید حسین را هنگام عصر از راه تصرف ارگ در ششهر فرستاده، خود در عمارت باغ آقا که محکمه ولایت کابل و قضات... است وارد شد... و سید حسین داخل ارگ شده ملازمان نظام در رساله شاهی و قلعه بیگی و غیره محصورین به خلاف عهدی که در میان نهاده به قرآن نگار داده بودند، به بدترین حالتی زده و کوفته و عریان کرده و بعضی را کشته و از ارگ بیرون کشیدند... هم چنین از نفری وردک، وزیر، منگلی و هزاره را به قتل رساندند... انواع بد ناموسی و غارت و سرقت از قوه به فعل آورده... که آئین اسلامی را مطعون بیگانگان ساخته به بد نامی کشیدند.»

شاغلی سیستانی مینویسد: کاتب جای دیگری از مصادره اموال و دارایی بیست تن از رجال وابسته به خاندان سلطنتی که امیر عنایت الله خان، امان جان و مال شان را از بچه سقو خواسته بود و بچه سقو آن را قبول و در قرآن مهر و امضاء کرده بود، یاد میکند و مینویسد: «...به زن خواستن و زنان و دختران و پسران بازرگانان و سرداران و نامداران را، شبانه به اجبار و اکراه، در اطاق های خود بردن پرداختند.»

مورخ سیستانی ادامه میدهد: در میان خانواده های کابل، هیچ خانواده ای مثل خانواده نادر خان و وابستگانش از سوی بچه سقو، مورد استهزاء و استیذاء و هتاک و بی باکی قرار نگرفته است.

نادر خان به حیث کسی که بیشترین خطر، و هتک حرمت متوجه ناموس خودش و برادرانش و ناموس شهریان کابل شده بود، کاملاً حق داشت تا آن گروه نابکار دزد بی ناموس و متجاوز و چپاولگر را به هر وسیله ای که ممکن باشد، دستگیر و اعدام نماید، زیرا که خشم و نفرت و حس انتقام گیری یک افغان از چنین عملی را کس یا کسانی تا عمق استخوان خویش درک و احساس کرده میتواند که چنین مصیبتی بر سر فامیل خودش آورده باشد. و جز قصاص و اعدام متجاوزان، هیچ چیز دیگری نمیتواند قلب های داغدار پر از نفرت و انتقام را اطفاء و متسلی کند.

تبصره نگارنده این سطور: «طوریکه که گفته آمد، به تأیید نظر عادلانه و واقع بینانه شاغلی سیستانی، چون غازی نادر خان شهید ناموس مردم افغانستان و بخصوص، کابلیان با عزت و با ناموس را از شر سقوی های بی ناموس نجات داد، باز ماندگان آن نسل شریف باید به پاس ناموس داری غازی نادر خان شهید، باید مقام او را به حیث یک پدر معنوی و بابای ملت گرامی داشته باشند.»

در غیر آن، خدای ناخواسته تلقی عدم احترام و تقدس به ناموس داری خود شان شان، مطرح بحث خواهد بود.»

استاد سیستانی، جوابی دارد، مستند در برابر این ادعای طرفداران بچه سقو و مخالفین غازی نادر خان که میگویند: حبیب الله کلکانی (یعنی بچه سقو) در دورانی که نادر خان و برادرانش با نیروهای قومی جنوبی با او در جنگ بودند، از ناموس شان نگهداری نمود و نگذاشت تا کسی دست تجاوز و بی حرمتی بسوی آنها دراز نماید یک دروغ محض است.

فیض محمد کاتب میگوید: «بچه سقو بعد از اینکه فهمید نادر خان حاضر به همکاری با او نیست (مانند خائنان بزرگ ملی یعنی مهاجر ازبک بخارایی معروف به ولی دروازی، وکیل سلطنت شاه امان الله و نایب سالار محمود سامی، مهاجر بغدادی- مومند) و در تلاش متحد کردن اقوام سمت جنوبی بر ضد اوست، روز ۱۶ اپریل، بعد از اعلان تکفیر نادر خان و برادرانش، بار دیگر زوجات نادر خان و برادرانش، از خانه حضرت شور بازار به ارگ آورده میشوند، «امور فوق العاده را بایشان جاری کرده، در پایان کار... با هتک حرمت پرده عصمت و خرق حجاب عفت، رخصت یافتند.»

(غبار چپگرا و ملحد، در تاریخ خود، بچه سقو را مسلمان ساده و خوب تعریف میکند و از همچو ابراز حقایق مانند فیض محمد کاتب، طفره میروند- مومند)

حال برای یک لحظه، خود را به جای نادر خان و برادرانش قرار بدهیم که اگر چنین ظلم و بی حرمتی در حق خانواده هر یکی از ما صورت میگرفت، آیا به کمتر از اعدام متجاوز راضی میشدیم؟
هرگز نه!

(به قول سردار صاحب داؤد خان: «به یک شرط»، اگر ما همچو تلخه ناموس داری را در سرشت خود داشته باشیم- مومند)

نجات مردم کابل و سراسر افغانستان از دست دزدان مال و ناموس و عزت و شرف و غرور استقلال طلبی مردم افغانستان، یک کار سترگ ملی بود که توسط نادر خان انجام گرفت (کاش افغان جرمنان، در مورد، صاحبان شعور مماثل میبود - مومند) و با در نظر داشت شرح انواع جنایات سقوی از سوی فیض محمد کاتب هزاره، جا داشت که مردم افغانستان، به پاس آن خدمت بزرگ نادر خان را به پادشاهی خود برگزینند، و برای قدر شناسی از این خدمت بزرگ، میناری بر پا دارند و نیز روزی را بنام نجات وطن بنامند و در آن روز در پای آن مینار، گل بگذارند و دعای شکر گزاری کنند. (حد اقل در شرایط موجود قیس جان کبیر و مجریان سایت افغان جرمن میتوانند به حکم ضمیر و وجدان و ناموس داری در سایت خود به همچو تجلیلی بپردازند و ناموس دوستی خود را ثابت کنند- مومند.)

البته مردم کابل دست به اعمار چنین میناری زدند و در دروازه لاهوری، نزدیک بالاحصار کابل این مینار را ساختند که تا دوران جمهوریت داؤد خان پا بر جا بود ولی بعد کسانی از سقوی ها از موقیت خود در دولت سوء استفاده کردند و یک شبه آن را از بیخ و بن برداشتند. در سال ۲۰۱۶ مردم کابل دوباره گرد هم آمدند و آن مینار را احیاء کردند.

شاغلی سیستانی تحت عنوان «مسدس ملک الشعراء بیتاب در تقبیح بچه سقو» مینویسد: «ملک الشعراء بیتاب از مردم کهدامن بود و هنگامی که بچه سقو بر کابل مسلط شد بقول عزیز الدین وکیلی پوپلزایی ۴۱ سال عمر داشت و آدم پخته و عاقل و با فهمی بود. او در تقبیح بچه سقو مسدسی سروده که مرحوم پوپلزایی بخشی از آنرا ثبت کرده است.

علاوه بر آنچه شاغلی سیستانی در مورد شخصیت استاد بیتاب نوشته اند، باید علاوه نمود که مرحوم استاد بیتاب برخلاف استاد خلیلی و غبار و امثالهم یک شخص سیاسی، سیاست باز و منافق سیاسی نبود، بلکه استاد بیتاب مانند «استاد اسلام

خان مین» یک شخص کاملاً روحانی بودند، در مراسم تدفین مرحومی یکی از ارادتمندان استاد بیتاب گفت که: «استاد بیتاب، بیتاب چی بودند؟ بیتاب نور الهی بودند»

جنت مکان، خلد آشیان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه نورالله مرقد، استاد بیتاب را مفتخر به خطاب ملک الشعراء ساخت.

روح آن شخصیت متقی، با دیانت و بزرگواری قرین مرحام ایزدی باد.

این است منظومه استاد بیتاب در مورد بچه سقو لعنت الله علیه.

اینکه میگفتند کرده نایب مهدی ظهور

بود دزد و رهنی بی بهره از عقل و شعور

از ترحم بی نصیب وز وفا بسیار دور

قتل انسان بود آسان پیش او را قتل مور

سخت از سنگین دلیها ظالم و خونریز بود هم باین تقریب گویم نایب چنگیز بود

بد اگر گفتند شاه ترقی خواه را

خادم دین گر لقب ماندند حبیب الله را

نایب مهدی اگر خواندند آن گمراه را

نثر اگر دادند بیت نعمت الله شاه را

این همه غیر از پروپاگند دشمن ها نبود*** خالی از اغراض نفس مردم دنیا نبود

دشمنان ملک ما بودند عمری در کمین

محو استقلال ما میخواستند از روی کین

بهر این خدمت مهیا شد برای شان معین

بچه سقاو یعنی خائن دین مبین

لعنت حق بر وی و هم بر طرفداران او برهوا خواهان بی وجدان بی ایمان او

نایب مهدی لقب شد تا خری دجال را

کرد تأثیر عجایب مردم جهال را

تا مژه برهم زدم دیدم دگرگون حال را

بی هوا یافتم بیچاره استقلال را

تا به دادش از فرانسه حامی افغان رسید*** گوهر کان شرافت صاحب وجدان رسید

در بنای اغتشاش آنکس که شرکت کرده است

برخلاف سلطنت تحریک ملّت کرده است

دولت ما را دچار صد فلاکت کرده است

تا قیامت بهر خود تحصیل لعنت کرده است

ظالمان کردند ملک و ملت ما را تپاه*** یا الهی در دو عالم باد روی شان سیاه

هیچ سگ مانند او توهین یک ملت نکرد

از برای دشمن ما کس چنین خدمت نکرد

از هوای نفس اگر بدعت سر بدعت نکرد

با معین السلطنت آخر چرا بیعت نکرد

عاشق بربادی ما آن خبیث رو سیاه*** هم ز حب سلطنت گردید باغی از دوشاه

درین شعر بچه سقو، از نظر استاد بیتاب، دزد، رهن، دشمن دین مبین(نه خادم دین) ظالم و خونریز و نایب چنگیز، خر دجال، بی شعور و روی سیاه و غیره دانسته شده است. ختم تبصره شاعلی سیستانی.

تبصره نگارنده این سطور: نشیده غرا و پر معنای ملک الشعراء استاد بیتاب بحیث یک شاعر بزرگ معاصر کشور و یک شخصیت دانشمند و استاد پوهنتون کابل، که ایران پرستان آن را «دانشگاه» گویند، مشعر بر این است که دو پادشاه تاریخ معاصر کشور یعنی غازی امان الله و غازی محمد نادر خان بزرگ در واقعیت امر، حیثیت دو روی یک سکه طلائی را داشتند، بدین معنی که این هر دو زعیم ملت افغان، انسان های وطن دوست و ترقی خواه بودند، این هر دو زعیم طرفدار انکشاف علم و معارف در کشور بودند، این هر دو زعیم یکی در مقام امر و دیگری در مقام قوماندان معارک جبهات جنوبی محصل استرداد استقلال کشور شمرده میشوند، این هر دو زعیم دشمن، دشمنان داخلی و خارجی بودند، این هر دو زعیم ضامن صیانت خاک، نوامیس ملی، تمامیت ارضی و مقدسات ملی بودند.

اما غازی امان الله یک شخصیت نهایت احساساتی و آرزومند اروپایی ساختن افغانستان، در یک جامعه نهایت عنعنوی و محافظه کار بود، غازی امان الله و حامیانش از دست یک ډاکو و قطاع الطریق بنام بچه سقو، مجبور به ترک وطن و دیار شدند، بر عکس نادر خان بزرگ یکی از ورزیده ترین و به قول استاد خلیلی، کار آزموده ترین جنرال تاریخ معاصر کشور و یک رجل متفکر سیاسی مشرق زمین بود، نادر خان بزرگ و یاران قهرمانش نه تنها با برچیدن سلطه حکمرانی بچه سقو، حافظ ناموس مردم افغانستان شمرده میشود، بلکه حامی مجدد آزادی و استقلال کشور، که با سلطه حکمرانی سقوی های مدنیت سوز، در معرض تهلکه قار گرفته بود نیز میباشد.

استاد بیتاب بزرگوار که خود شاهد جنایات دوری سقوی بود با خامه سحر آمیز خود به بهترین وجه ممکنه به مثابه یک آیینیه قد نما، وقایع جانکاه و دهشت زای ان زمان را در کلام معجز خود منعکس ساخته است.

بر عکس غلام محمد غبار که به قول استاد سیستانی ناشر افکار چپی و مارکسیستی در تاریخ کشور بود، و او به حیث یک شخص ملحد و دهری و بی خدای، و به قول شاعلی سیستانی «سیاست باز» کوچکترین اعتقادی به دین و مذهب نداشت، در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ که باید آن را بلا تشبیه، قرآن «بی کتابان» خواند، بچه سقو را به حیث یک «مسلمان ساده» معرفی میکند.

در مورد همچو کذب بزرگ غبار و غبار منشان، قرآن معظم، کتاب مسلمانان جهان ارشادی دارد، بدین عبارت:

لعنت الله علی الکاذبین



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید

